

هوالمعلم

راه شناخت حقیقت ولایت چیست؟

عید فطر ۱۴۱۴ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَنَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَأَنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ وَوَلَدِهِ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَعْلَامُ الْهُدَى

و قال في كتابه العزيز:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

کلام امیرالمؤمنین در مورد عقل باطن و علم ظاهر

افراد به حسب درجات و مقامات و ادراکاتی که دارند مختلف هستند. آن طوری که از سابق در یادم هست، امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصارشان می فرمایند:

«خداوند به هر کسی از افراد، یک عقل باطن و یک علوم ظاهر عنایت و مرحمت کرده است. اگر آن عقل باطن با آن علوم ظاهر مطابقت کند، این شخص هدایت پیدا می کند و رستگار می شود؛ و اگر چنانچه آن عقل باطن او را مساعدت نکند، هرچه به او بگویند نتیجه ای نمی دهد!»^۲

ما باید از خداوند این را تقاضا بکنیم و این خواست و درخواست در ما باشد که آنچه به ما عنایت کرده است را زیاد کند. عمده مطلب همان بصیرت و صفای دل است که انسان را راه می برد و

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۵:

«ای مردم، حقا از جانب پروردگارتان قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه و هدایت و رحمت برای مؤمنان است، آمده است.»

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۸، با قدری اختلاف.

از آن به «نور ایمان» تعبیر شده است؛ در غیر این صورت چه بسا افرادی که ما آنها را دیدیم و در کتب هم سرگذشتشان موجود است و همه ما هم می دانیم که آنها با وجود صرف اوقات زیاد و تحمل مصائب و مشکلات زیاد، نه تنها مفید واقع نشدند، بلکه از آن افرادی بودند که خدا و پیغمبر و ائمه از آنها برائت می جستند!

مدرکات افراد بر حسب استعدادهایی که دارند، اختلاف دارد و بر همین اساس است که می فرمایند:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ^۱

بیان مطالب حق و القای مسائل غامض توحیدی برای هر کسی قابل تحمل و فهم نیست. بزرگان و اولیاء ما با هر کسی یک نوع برخورد داشتند و هر کسی در آن مسیری که حرکت می کند، ابدأً و ابدأً تخطی از آن مسیر برایش ممکن نیست؛ حتی پیغمبر اکرم هم نتوانست افراد را عوض کند، [بلکه فقط] مأمور بر این بود که هر کسی را طبق شاکله خودش حرکت بدهد. تغییر شاکله بر عهده پیغمبر و بر عهده اولیا نیست و اینها با هر کسی به هر مقداری که صفا و اخلاص داشته باشد، عمل می کردند و آنها را حرکت می دادند و به جلو می آوردند، و او از مسیر شخص دیگر اطلاع نداشت؛ دیگری هم از مسیر او اطلاع نداشت.

در صدر اسلام که پیغمبر اکرم بین افراد عقد اخوت برقرار کردند،^۲ تنها کسی که توانست به ضمیر برادر ایمانی خودش پی ببرد و از اسرار او مطلع بشود امیرالمؤمنین علیه السلام بود! بقیه اصحاب - با مراتب مختلفی که داشتند - تا حدودی اطلاع داشتند و مطلع بودند، و عقد اخوت براساس مشترکات بسته شده بود؛ نه براساس متمایزات!

ما می بینیم که حضرت می فرمایند: «اینها برادر ایمانی هستند!» اما [در جای دیگر می فرماید:]
لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ، لَكَفَّرَهُ أَوْ قَتَلَهُ؛^۳ اگر اباذر می دانست که در قلب سلمان چه می گذرد، یا سلمان را تکفیر می کرد و یا اینکه خودش را می کشت!
معنای روایت این نیست که سلمان را می کشت، بلکه معنایش این است که یا آن علم باعث

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۳، با قدری اختلاف. افق وحی، ص ۴۰۷:

«ما جماعت انبیا مأمور هستیم که با مردم به میزان عقل و درایتشان سخن بگوییم!»

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۸۵.

^۳ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۱. با قدری اختلاف.

می شد که اباذر از مسیر خودش حرکت نکند و آن مدرکات خودش را از دست ندهد که در این صورت حکم به تکفیر سلمان می کرد؛ و یا اینکه آنچه سلمان می دانست و یافته بود، در اباذر تغییر نهادی ایجاد می کرد و آن مدرکات خودش را از دست می داد و چون تحمّل نداشت، گیج می شد و آن علم، اباذر را از بین می بُرد!

ضمیر «لقتله» به علم برمی گردد، یعنی یا سلمان - در صورتی که اباذر بر همان مدرکاتش بود - باعث می شد که اباذر او را تکفیر کند؛ و یا اینکه اباذر به سلمان اعتماد می کرد و مطالب سلمان را می پذیرفت، ولی چون تحمّلش را نداشت، نمی توانست سلمان را تکفیر کند، لذا این علم باعث می شد که خودش از بین برود. این همان معنایی است که مرحوم حضرت حداد فرمودند!

روی این حساب، ما باید ببینیم که این راهی که خداوند متعال برای ما در نظر گرفته است، و این مسائلی که ما با آنها دست به گریبان هستیم، آیا براساس مشترکات ما و براساس آنچه به عنوان یک عامّ واسع و وسیع در میان همه افراد جریان دارد در میان ما هست؛ یا اینکه این طور نیست و اگر ما بخواهیم خصوصیات فردی هر کسی را در نظر بگیریم، مسئله دچار افتراق می شود؟

از سابق این طور بوده و این طور هست و این طور هم خواهد بود که دو نفر در بیان مسائل با هم اتفاق ندارند. بنده در مجلسی بودم که حضرت آقا مطلبی را مطرح کردند، ولی خودم چند نظر مختلف از طلبه های با سواد شنیدم که هر کدام از آنها برداشتی از آن مسئله ایشان داشتند؛ در عین اینکه همه آنها معتقد به ایشان و وفادار به راه ایشان و دارای خلوص و صفا بودند، و در این قضیه شکی نیست!

حالا صحبت ما در این است که «شفا» در آیه شریفه **﴿بِأَيِّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ﴾** برای چه کسانی است؟ همین قرآن برای یک عده **﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾** است؛ اما «شفا» برای کسانی است که این موعظه را بشنوند! «دعوا إليها أسمع دواعٍ و ولعها خيرٌ واعٍ»^۱ بهترین کسی که این موعظه را آورد پیغمبر اکرم بود، و بهترین افرادی که آن را قبول کردند آن افرادی بودند که این مواعظ را به گوش جان نشان شنیدند و پذیرفتند!^۲

تفاوت علمای الهی و علمای کتابی

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«و اما برای ستمگران زیاد نمی کند مگر وبال و خسران را!»

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۶۹.

بعد از پیغمبر اکرم فقط آن افرادی که از آن روائح و نفحات بهشتی بر مشام جانشان خورده است می توانند این قرآن را برای ما معنا کنند و مسائل را برای ما بیان کنند و راه را برای ما مبین و مشخص کنند! علمای کتابی و علمایی که مُدرکاتشان فقط براساس محفوظات است، بویی از حقیقت نبرده اند و به همان مسائلی مبتلا هستند که عوام الناس مبتلا هستند؛ و بلکه خطرات آنها به مراتب بالاتر از عوام الناس است! آنها افرادی هستند که امام صادق علیه السلام درباره شان می فرماید:

هُم أَضْرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ [عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ].^۱

اینها افرادی هستند که کمر ولایت را شکستند! اینها افرادی هستند که امیرالمؤمنین از آنها بیزار است! پنجاه سال در سرداب های نجف درس می خوانند؛ ولی تمام این درس خواندن ها، تیز کردن شمشیر و تهیه تیر برای از بین بردن حقایق و معانی اسلام است! وقتی که پیغمبر اکرم می فرماید: «این عالم مُتهتک کمر من را می شکند!»^۲ باید این عالم مُتهتک به جایی رسیده باشد که بتواند در مقابل پیغمبر بایستد، باید به جایی رسیده باشد که بتواند در مقابل امام سجاد بایستد! اگر نتواند در مقابل آنها بایستد، نمی تواند کمر پیغمبر را بشکند!

اینها افرادی هستند که حضرت آقا از آنها تعبیر به تانک می کنند! یک دفعه می فرمودند:

من گفتم این علمایی که در نجف هستند و مخالف با عرفان هستند، آیا اینها گرگ اند؟! آیا اینها پلنگ اند؟! آخر پلنگ یک نفر را می زند و می کشد و بعد به دنبال کارش می رود! گرگ یک نفر را پاره می کند و بعد به دنبال کارش می رود! ولی دیدم بهترین تعبیر برای اینها این است که اینها مثل تانک می مانند، چون اینها می آیند و له می کنند و می روند و از بین می برند و به هیچ چیزی اعتنا نمی کنند!^۳

^۱ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۶:

«ضرر ایشان بر شیعیان ما از ضرر و خطر لشکر یزید بن معاویه بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بسیار بسیار بیشتر و مفسده انگیزتر است!»

^۲ معدن الجواهر، ص ۲۶:

«و قال [امیرالمؤمنین] علیه السلام: قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ! هَذَا يُضِلُّ النَّاسَ عَنِ عِلْمِهِ بِتَهْتِكِهِ؛ وَ هَذَا يَدْعُوهُمْ إِلَى جَهْلِهِ بِتَنَسُّكِهِ!»

ترجمه: «دو نفر کمر مرا شکستند: اول عالم بی باک؛ و دیگری جاهل مقدس مآب. اولی به واسطه بی پروایی و بی باکی اش مردم را از علم و روشنایی دور ساخته و گمراه می نماید؛ و دیگری به وسیله ظاهر مقدس مآبانه اش آنان را به سوی جهل خویش فرا می خواند.» (محقق)

^۳ رجوع شود به سالک آگاه، ص ۶۸.

خدا شاهد است که اگر دست اینها برسد، یک خشت بر گنبد امیرالمؤمنین باقی نمی گذارند! اینها این طور هستند! اینها افرادی هستند که اگر منافعشان اقتضا بکند، تمام مسائل را نا دیده می گیرند! آن کسانی که سابقاً دور و بر بعضی از همین [علمای قم] بودند و خودشان را هشام بن حکم آنها معرفی می کردند و ما سابقاً از تشکیلات آنها اطلاع داشتیم، وقتی که برگشتند و دیدند که زمانه، زمانه‌ای است که باید به سمت دیگری گرایش پیدا کنند و سنگ دیگران را به سینه بزنند و باید نان را به نرخ روز بخورند، خودشان آمدند و جلوی من اعتراف کردند و شهادت دادند که آن طور که ما اینها را می شناسیم، اینها افرادی هستند که اگر بخواهند از یک منبر چهل پله‌ای که بر هر پله‌ای از آن یک قرآن باشد بالا بروند، حاضرند برای رسیدن به آن بالای منبر پایشان را روی چهل قرآن بگذارند!

[باید به او گفت:] ای عالمی که تو الآن این حرف را می زنی، آیا سابقاً این شناخت را از این شخص نداشتی؟! آیا سابقاً نمی دانستی که اینها چه کسانی هستند؟! آیا اینها آن افرادی هستند که می توانند آن **﴿مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾** را برای ما بیاورند؟! هیهات! هیهات! قضیه این طور نیست!

امیرالمؤمنین علیه السلام این افراد را برای ما خوب بیان می کند: «و آخِرُ قَدْ تَسْمَىٰ عَالِمًا...» تا آنجا که می فرماید: «قَدْ نَصَبَ لَجْهَالِ النَّاسِ شَبَائِكَ مِنْ غُرُورٍ»^۱ اینها برای گول زدن مردم شبکه می آورند!»

هوای نفس در همه هست! این هوای نفس به دنبال وسیله و آلت می گردد، به دنبال راهی می گردد که بتواند خودش را ایشباع و ارضاء کند! خدا آن روز را نیاورد که اسرار از پس پرده بیرون بیاید و معلوم بشود که در باطن آن شخص موجهی که الآن بر مصدر ارشاد و تبلیغ تکیه زده است، چه می گذشته است و چه می گذرد! خدا آن روز را نیاورد و مسئله به همین جا خاتمه پیدا کند!

به هر صورت، اولیا و انبیا و افرادی که چشمشان باز شده است، با مردم بر طبق مدرکات

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۵۵:

«قال [امیرالمؤمنین علیه السلام]: إِنَّ مِنْ أْبْعَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ... وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جَهَالِ النَّاسِ، عَانٍ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا...»

ترجمه: «دشمن ترین و مبعوض ترین آفریدگان در پیشگاه خداوند عزوجل دو کس هستند: نخست، مردی که خداوند او را به خودش واگذارده باشد؛... و دیگری عالم‌نمای نادانی که سر و کارش با نادانان باشد که در تاریکی‌های فتنه سرگشته و غفلت زده است و آدم‌نمایان او را عالم بنامند...» (محقق)

خودشان صحبت می‌کنند. ما اگر در کلمات حضرت آقا نگاه بکنیم، می‌بینیم که ایشان در مطالبی که تا به حال با آنها سر و کار داشته‌اند و مطرح کرده‌اند، دو وجه را در نظر داشته‌اند: وجه اول، وجه عموم و ارشاد عمومی و صحبت با مردم بوده است. ایشان در آن وجه نمی‌توانستند هر مطلبی را بر بالای منبر بیان کنند و هر چیزی را بگویند، چون مخاطبین ایشان عموم مردم بودند؛ لذا به میزان همان بصیرت و همان تحمل مردم، با آنها صحبت می‌کردند و برخورد داشتند. اما [در وجه بعد] مسئله و مطلب برای افرادی که با ایشان حشر و نشر و تماس داشتند، تفاوت دارد و فرق می‌کند. در آنجا دیگر خبر از مسائل ظاهر نیست؛ بلکه توجه به باطن مطرح است!

لزوم توجه صرف سالک به باطن

تقریباً مدتی است که می‌شنوم رفقا زمزمه مسائل ظاهر را می‌کنند و با هم از مطالب ظاهر صحبت می‌کنند و خبر از ظهور می‌دهند و مسائل ظهور را مطرح می‌کنند! ما باید بدانیم که تمام این مسائل مُبعد طریق و شرک است! یک سالک نباید خبر از ظهور بدهد و نباید اسم ظهور را بیاورد، بلکه فقط باید به باطن و آن حقیقت حضرت توجه داشته باشد!

اگر ما انتظار ظهور را که فرج است به معنای واقعی و حقیقی‌اش بگیریم، این فرج برای ما حاصل شده است و ظهور برای ما پیدا شده است و حقیقت مقام ولایت، خودش را برای ما معرفی کرده است؛ ولی ما به دنبال ظاهر می‌گردیم و فقط ظاهر را می‌بینیم! او که نمی‌تواند بگوید: «من نماینده آن ولی و نماینده باطن هستم!» چون ما در ظاهر گرفتار هستیم، بلکه خودش را احاله به غیب می‌دهد و از غیب خبر می‌دهد و می‌گوید: «دیگران این طور بودند، دیگران این طور می‌کردند، فلان شخص این طور بود!»

همه اینها به خاطر نفس ما است. سالک غیر از توجه به یک مرکز و یک نقطه، نباید توجه دیگری داشته باشد!

در تمام دورانی که من خدمت مرحوم حداد بودم و حضرت آقا در خدمت ایشان بودند - که ایشان یک روز می‌فرمودند که مرحوم حداد ۲۸ سال تمام در خدمت مرحوم قاضی بود و از مرحوم قاضی استفاده برد و من حساب کردم و دیدم که من هم ۲۸ سال تمام از مرحوم حداد استفاده کرده‌ام^۱ - یک بار از مرحوم حداد صحبت از ظهور و فرج شنیده نشد! می‌گوید:

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۱؛ مهر فروزان، ص ۱۷۷؛ حریم قدس، ص ۱۱۴.

نام احمد نام جمله انبیاست *** چون که صد آمد نود هم پیش ماست^۱

وقتی که مقام ولایت برای ما ظهور می کند، دیگر به دنبال ظاهر رفتن خلاف است. تمام اولیا و تمام ارض و سماوات و تمام ماسوی الله از برکت وجود حضرت بقیة الله متنعم می شوند و همه از وجود آن حضرت فیض می برند؛ متنها صحبت در این است که ما با این نفوس ضعیفه و با این چشم های اعمی و با این خصوصیتی که داریم نمی توانیم دو مظهر را در توحید انمحاء کنیم و به دو مظهر جنبه آلیت بدهیم، لذا به یکی که جنبه ظهورش قوی تر است استقلال می دهیم و دیگری را که جنبه خفاء در او اقوی است کنار می زنیم! روی این حساب است که توجه به یک نقطه و یک مبدأ و یک محور از اساسی ترین شرایط سلوک سالک است! سالک نباید به دو محور توجه داشته باشد، بلکه فقط باید به یک محور [توجه داشته باشد!]

روی این حساب، اگرچه ما در کلمات بزرگان از این مسائل می شنویم و برای مردم هم بیان کرده اند، ولی هرگز در مورد آنچه مربوط به این حیطه و این موقعیت و خصوصیت است، دستوری از آنها نرسیده است؛ بلکه تمام صحبت هایشان در مورد گرایش به باطن و فرو رفتن در باطن و ولایت امام زمان علیه السلام است، و گرایش یک مسلک قویم و یک منهج مستقیم به توحید، مبین و ارزش دهنده به آن مکتب است، و هر مقدار که جنبه بطن و خفاء و ورود در آن بطن واقع قوی تر باشد، ملاک ارزش آن مکتب هم بالاتر می رود! لذا افراد و نحله ها و مکاتبی که فقط به یکی از ائمه مثل امیرالمؤمنین یا امام زمان علیهما السلام توجه دارند، امیرالمؤمنین و امام زمان را مانع و رادع بین خودشان و بین پروردگار و مسیرشان قرار داده اند!

آن امیرالمؤمنینی که حقیقتش عین حقیقت رسول الله است، از اینکه فقط اسم او را بیاورند بیزار است! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «من با بقیة ائمه چه فرقی می کنم؟!» امام زمان علیه السلام می فرماید: «من با بقیة ائمه چه فرقی می کنم؟! چرا فقط باید اسم من آورده بشود و چرا فقط باید من را مطرح کنید؟!»

پس اگر همه مطرح هستند، باید وجه روی همه باشد؛ و اگر تمام اینها وسائط و وسائل برای مردم از نظر عموم، و برای سلاک از نظر خصوص هستند، پس ما باید بدانیم که آن نماینده و قائم مقام و جانشین و خلیفه آنها و آن کسی که می تواند در غیاب و نبودن ظاهری حضرت، نفوس را به طرف آن

^۱ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۵۲.

مبدأ حرکت بدهد برای ما ظهور پیدا کرده است؛ گرچه ظهور او ظهور عام است و هیچ گاه نمی تواند خودش را به نحو حقیقت و باطن به ما جلوه بدهد؛ چون ما قدرت و تحمل دیدن آن باطن را نداریم و نمی توانیم آن حقیقت را ببینیم!

تفاوت سعه افراد در ادراک حقایق

حضرت آقا می فرمودند:

من مسئله ای را از مرحوم حداد دیده بودم. وقتی در یک سفر کربلا گوشه ای از گوشه ای از گوشه ای از آن مسئله را برای یکی از افرادی که سال ها کار کرده بود و در خدمت مرحوم انصاری بود نقل کردم، تا یک هفته گیج بود و نمی دانست چه کار کند!
تازه اینها به ما چیزی نشان ندادند! یک روز حضرت حداد جلوی خود بنده به حاج محمدعلی کذایی که آن مقامات را طی کرده بود فرمودند:

تو هیچ گاه تحمل مُدرکات و مقامات و شناخت من را نخواهی داشت! اگر من بخواهم گوشه ای از آنچه بر من می گذرد را به تو نشان بدهم، همچون سنگ مُذاب ذوب می شوی و دود می شوی و به هوا می روی!

حاج محمدعلی کسی بود که رفقا حرف های او را نمی فهمیدند و مسائل او را متوجه نمی شدند! صحبت در این است که اگر آن مقام ولایت بخواهد تجلی کند، دیگر نه دِیّری باقی می ماند و نه دِیّاری! آن وقت ما به این مسائل می پردازیم که آن قضیه چه موقع [واقع] می شود و این قضیه چگونه می شود! می گوید:

آب کی نوشم من از مرداب یونان و فرنگ *** تا نصیب من ز قرآن آب حیوان کرده اند^۱
در اینجا آب، آب حیوان است؛ آب حیات است؛ آبی است که خضر نوشیده است و بزرگان از اولیا آمده اند و در این وادی غوطه خورده اند و بیرون آمده اند! اعتنا و اتکای بر مسائل ظاهر، برای ما غیر از اتلاف وقت و عبث و بیهودگیِ عمر نتیجه ای به بار نخواهد آورد!
لذا اگر ما در کارها و رفتار این بزرگان نگاه کنیم می بینیم که برداشت اینها چه بوده است!
حضرت حداد در این ماه رمضان چه کار می کرده و چه مقاماتی را طی می کرده است و اصلاً اینها در چه موقعیتی بوده اند؟!

حضرت آقا سابقاً می فرمودند - ظاهراً این مطلب را در کتابشان هم ذکر کرده اند -:

^۱ مجموعه دیوان الهی، مهدی الهی قمشه ای، ج ۲، ص ۴۱۴، غزل دکتر و شیخ و صوفی.

بعد از اینکه ماه رمضان تمام می‌شد، حضرت حداد به شکرانه عیدی‌ای که خدا نصیب کرده است و این ماه رمضان را برای ما قرار داده است، یک زیارت دوره انجام می‌دادند؛ به سمت نجف برای زیارت امیرالمؤمنین حرکت می‌کردند و بعد قاسم و بعد هم سایر امامزادگان و سپس به کاظمین می‌آمدند و حرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و امام جواد علیه السلام را زیارت می‌کردند و بعد به سمت سامرا برای زیارت عسگرین می‌رفتند و بعد به سمت حضرت سید محمد می‌رفتند و به کربلا برمی‌گشتند و این زیارت دوره را انجام می‌دادند.^۱

آنها در چه مقاماتی هستند و چه مسائلی را درک می‌کنند و مردم در کجا هستند! اصلاً مگر مردم این مطالب را می‌فهمند و اصلاً مگر شعور آنها به این مطالب می‌رسد!؟

يك روز من با یکی از همین بزرگانی که اهل قلم است و تقریباً می‌توان گفت که در مباحث نظری و نقلی جزء افراد شاخص زمان فعلی ما است، صحبت می‌کردم. روزهای آخر ماه رمضان بود و او از ضعف و غلبه روزه ناله داشت. می‌گفت: «کم‌کم داریم به دعای "اللهم عَشْنِي" نزدیک می‌شویم و دیگر داریم عَش می‌کنیم و می‌افتم!»

خب تمام مدرکات این بنده خدا همین است که این ماه رمضان تمام بشود و بعد به سراغ مسائل گذشته و روزمره برود؛ اما آن حضرت حداد عید می‌گیرد که این ماه رمضان را با موفقیت و با ادراک آن مقامات تمام کرده است و زیارت دوره شروع می‌کند! حالا اصلاً عقل ما نمی‌تواند به آنجا برسد که آنها چه می‌کردند و واقعاً در کجا سیر می‌کردند! تنها کاری که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که از خدا بخواهیم این پرده‌های جهل و این مسائلی را که باعث شده است آن حقیقت ولایت در خفا و در عماء بماند و چشم ما به جای توجه به باطن فقط ظاهری را ببیند، کنار بزند و ما را از این مسائل ظاهر گذر بدهد و حقیقت ولایت را برای ما جلوه‌گر کند که با جلوه‌گری آن ولایت، دیگر چشم ما به جایی و به مظهري و به آنچه مردم با آنها دست به گریبان هستند نظر ندارد!

شما الآن نگاه کنید و ببینید که مردم در چه حال و موقعیتی هستند؟ یکی به دنبال حسنی می‌گردد؛ یکی به دنبال حسینی می‌گردد؛ یکی به دنبال کذا و کذا می‌گردد؛ یکی از بازار آشفته امروز گله دارد؛ یکی از بازار آشفته جهانی و سیاست جهانی گله دارد! تمام اینها به خاطر این است که دست آنها از حقیقت کوتاه است! می‌گوید:

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۳.

هر که در خانه‌اش صنم دارد ***گر نیاید برون چه غم دارد؟^۱

یک شعر خیلی عالی دیگری هست که می‌گوید: اگر تمام عالم را آب ببرد، مرغان دریا را چه غم؟!^۲ مرغ هوا باید غصه بخورد که کجا پایین بیاید، ولی آن کسی که خودش اهل شنا است و اصلاً زندگی و حیاتش در آب است که نباید به دنبال این مسائل برود!

آن بزرگانی که راه را می‌بینند و مسیر را تشخیص می‌دهند، چقدر بر ما حق نعمت دارند و چقدر برای ما راه‌گشا هستند! اگر ما در این وادی و در این مسیر نبودیم، آیا ما هم یکی از سایر آن افراد نبودیم که یا به واسطه خلأ و نبودن آن حقیقتی که بتواند ما را پُر کند، به دنبال بعضی از مسائل دیگر می‌رفتیم و یا خدای نکرده به واسطه اهواء و اغراض، آلوده می‌شدیم؟! اینها آمدند و کار ما را راحت کردند و گفتند: «آقا، شما بیایید این مسیر را انتخاب کنید، به بقیه‌اش چه کار دارید؟! جواب روز قیامت با ما! مسائلی که اتفاق می‌افتد بر عهده ما! اگر خصوصیتی انجام بشود، بر عهده ما! ما حاضریم در مقابل خدا جواب بدهیم! ما حاضریم که اگر شما در روز قیامت به ما اعتراض کردید، بیایم بایستیم و جواب بدهیم! ما حاضریم که اگر در این زمینه باری بر دوش شما است آن را برداریم!»^۳ ولی ما به دنبال کار خودمان می‌رویم، یک خرده‌اش را قبول می‌کنیم و یک خرده‌اش را قبول نمی‌کنیم!

آن کسی که به آن باطن و حقیقت امر اطلاع دارد، می‌داند اوضاع چه خیر است! آن کسی که به عالم غیب احاطه دارد، می‌داند چه مسائلی در پشت پرده است! منی که می‌خواهم فقط از روی کتاب تکلیفم را بفهمم، از آن مسائل پشت پرده خبر ندارم؛ و نه تنها خودم، بلکه همه افراد را هم گمراه می‌کنم و این مسائل به وجود می‌آید؛ صَلُّوا و أَضَلُّوا! تمام اینها به خاطر این است که ما می‌خواهیم احکام خدا را از روی کتاب بفهمیم؛ و ای کاش از روی کتاب درست می‌فهمیدیم و ای کاش به همه موارد توجه

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۰۳.

^۲ دیوان کبیر شمس، ص ۵۴:

*** مرغان آبی را

گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود

چه غم تا غم خورد مرغ هوا

^۳ رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۸۵ و ۴۸۶.

^۴ برگرفته از الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

می‌کردیم! ولی توجه نکردیم و این مسائل را به وجود آوردیم.

اولیا، زبان گویای امام علیه السلام

[اولیا] افرادی هستند که از کتاب گذشته‌اند، از نوشتن گذشته‌اند، از برداشت کلام امام گذشته‌اند، از نقل روایت گذشته‌اند، از اینکه «راوی چطور نقل کرده است؛ آیا نقل به لفظ کرده یا نقل به معنا کرده است» گذشته‌اند، از اینکه «راوی چطور بیان کرده است؛ آیا در نقل اشتباه کرده و ما باید با توثیق عادل، اشتباهش را رفع کنیم یا اشتباه نکرده است» گذشته‌اند، اینها افرادی هستند که به جای خود امام علیه السلام نشسته‌اند، اینها افرادی هستند که زبان گویای خود حضرت هستند!

آن موقعی که امیرالمؤمنین به اصحاب خود می‌فرمود: «عثمان را نکشید، من چیزهایی را در آینده می‌بینم که دیدگان شما از آنها مخفی است!»^۱ مسائل را می‌دید و قضایا را ادراک می‌کرد؛ مسائل معاویه را می‌دید، مسائل حکمین را می‌دید، همه قضایایی را که یکی پس از دیگری به واسطه قتل خلیفه پیش می‌آید پیش‌بینی می‌کرد! قبول داریم که مردم عرق دینی و ایمان داشتند و نمی‌توانستند ظلم را تحمل کنند؛ ولی صحبت در این است که دیدن ظلم با اعمال و مقابله با آن دو تا است! [تحمل نکردن] ظلم به جای خودش محفوظ است و در آن شکمی نداریم؛ ولی اقدام و اجرا، مطلب دیگری است و در آن نیاز به تکلیف داریم!

وقتی امام می‌گویند: «ای مردم، عثمان را نکشید و بگذارید به موت خدایی از دنیا برود!»^۲ از مسائل دیگر خبر می‌دهد. چه بسا اگر این قضیه اتفاق نمی‌افتاد، قضایا به نحو دیگری می‌شد و عثمان یکی دو سال بعد از دنیا می‌رفت و مسائل به نفع امیرالمؤمنین و به نفع اسلام جریان پیدا می‌کرد! ما کاسه داغ‌تر از آش هستیم، ما در کار خدا فضول هستیم، ما در کار خدا تصرف می‌کنیم و عملی را انجام می‌دهیم و از آنجایی که تقدیر [چیز دیگری است، به مشکل برمی‌خوریم!]

[خدا می‌گوید: «تو فقط] می‌توانی در حیطة اراده خودت حرف بزنی! تو نمی‌توانی تقدیر و مشیت من را در تمام دنیا عوض کنی و آنچه بر قلم من گذشته است را تغییر بدهی!»] ولی ما گوش نمی‌دهیم، لذا هم خودمان را از بین می‌بریم و هم دیگران را از بین می‌بریم و [در آخر،] مطلب و تقدیر بر همان مشیت او جریان پیدا می‌کند! تمام اینها به خاطر این است که دست ما از دامان ولی کوتاه

^۱ رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۵۸.

^۲ رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۱۵.

است!

امام زمان علیه السلام که مجری مشیت پروردگار است - و بنا بر دستوری که داریم باید در این روز از خدا بخواهیم که إن شاء الله امر ظهور آن حضرت را اصلاح بفرماید و در ظهورش تعجیل بکند - از دیدگان ما مخفی است؛ از آن طرف، کس دیگری هم که اطلاع داشته باشد در دسترس ما نیست؛ آن وقت ما می‌خواهیم تمشیت این جریان کلی و این نظام کلی عالم به دست منی باشد که در کله‌ام به اندازه یک مغز گنجشک هم عقل و خرد وجود ندارد! ما می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم؛ در نتیجه با آن تقدیر، تضاد و تزاخم پیدا می‌شود و آن تقدیر کار خودش را انجام می‌دهد و جارو می‌کند و می‌برد و می‌دوزد و هیچ‌کس هم نمی‌تواند کاری انجام بدهد!

لذا باید دعای ما در امروز که روز عید است این باشد که «خدایا، آن چشمان ظاهر بین ما را به چشمان باطن بین ولایت اولیاء خودت بدل کن و جرعه‌ای از آن چشمه و ماء معینی که نصیب اولیائت کرده‌ای، به ما هم بچشان!»

در این هم شک نداریم که همه ما مثل هم هستیم؛ از من گوینده گرفته تا شمای شنونده! حالا بالأخره بر حسب مراتب تفاوت می‌کند، ولی باز شما بهتر از ما هستید!

در این دعای قنوت می‌خواندیم: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظْمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ...» تمام این خصوصیات را می‌گوید تا می‌رسد به اینجا که می‌فرماید: «أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» که در اینجا صلوات و درود بر محمد و آل او را نتیجه برای تمام این اوصاف جلالیه و جمالیه و کبریائیت پروردگار قرار می‌دهد و بعد به دنبالش از خدا می‌خواهد: «أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» این یک دعا! دعای دوم: «وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ!» بعد دو دعای دیگر هم هست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ».^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.